

عدل از دیدگاه مسیحیت*

اینگبرگ گابریل

۱. پیشگفتار

زندگی در جهانی که در آن دادگری حاکم باشد، یکی از آرزوهای بزرگ زمان ماست. با این حال در پایان قرن حاضر هنوز بخش بزرگی از انسانها در شرایط غیر انسانی زندگی می‌کنند. با وجود پیشرفتهای محدود، وضعیت در دهه‌های گذشته بهتر نشده است و شکاف میان کشورهای فقیر و ثروتمند و نیز بین فقیران و ثروتمندان این کشورها بسیار بیشتر شده و می‌شود^۱ در کنار بی‌عدالتی اجتماعی در سطح ملی و بین‌المللی، که جهان کنونی ما را فراگرفته است، شکلهای متعدد بی‌عدالتی سیاسی دیده می‌شود که دولتها باعث آن هستند یا زمینه آن را فراهم می‌کنند، و حقوق اساسی اشخاص و گروهها را به دلایل قومی یا اعتقادات مذهبی و سیاسی شان نقض می‌کنند. البته شرایط ناعادلانه، دیگر کمتر به عنوان «سرنوشت» پذیرفته می‌شود.

تعداد زیاد اختراعات علمی-فنی و در نتیجه افزایش توانایی انسان برای ایجاد تغییر در جهان، به مسؤولیت خود، و نیز توسعه ارتباطات جهانی، امیدهایی را در سطح جهان برای [بهبود] عمیق وضعیت اجتماعی ایجاد کرده است.

در این حال باید ارزش دینی عدالت را از نو شناخت. این امر، بخصوص درباره ادیان تنزیلی توحیدی-که تعهد به عدالت را در ذات خود می‌بینند- صادق است. هر فقر و فلاکت اجتناب‌پذیری، به منزله نتیجه حق‌کشی که به زندگی انسان آسیب رساند یا نابود کند، مغایر با خواست آفریدگار خیر است که «حییب حیات» و «خداوندگار عدالت» است (از جمله ۳۳/۵ ر ۱۱/۷ و مزامیر ۱/۸-۱۶/۱۸ از yes ۳۰). در نتیجه برای مؤمنان وظیفه‌ای اولی است که بیشتر از جنبه‌های شخصی و اجتماعی، برای عدالت به پا خیزند. مایلیم این موضوع را به کمک روایات انجیلی و نتیجه‌گیری از آنها برای زمان حال روشن گردانم.





۲. عدالت در متون انجیلی

مقدمه

چون از دیدگاه کلی انجیل، همزیستی مسالمت آمیز اهمیت زیادی دارد، مسائل عدالت در مرکز وحی انجیل قرار دارد. در حقیقت کتاب مقدس - عهد عتیق و عهد جدید - در ابعادی وسیع و در تلاشی پی گیر با حق کشی و بی عدالتی در تاریخ بشری و روابط اجتماعی مربوط به آن نبرد می کند. بدین ترتیب نگرانی برای حق و عدالت موضوعی از میان موضوعات فراوان انجیل

نیست، بلکه در حقیقت «... کلیه اصول عقاید عیسوی، ندایی شنیدنی برای همبستگی انسانی بویژه اهتمام مشترك برای عدالت اجتماعی به نفع ضعفا و ستمدیدگان است».

در یکایک متون انجیل - که در مدت زمان بیشتر از ۱۱ قرن پدید آمده اند - حق و ناحق از دیدگاههای متعددی به چشم می‌خورند؛ چون هم فرد و هم مردم از تجربیات متفاوتی از ناحقی برخوردارند. اما درک این که در موقعیتهای متفاوت چه چیزی حق تلقی می‌شود، در جریان زمان عمق می‌گیرد. گذشته از این، تاکیدها و نقاط ثقل خداشناختی هر یک از مؤلفان متفاوت است.

لذا با توجه به کثرت شواهد منحصر به فرد نمی‌توان از درک عدالت از متون انجیلی سخن گفت. در این مورد یادآور می‌شود که اصطلاح «عدالت» در انجیل از معنای وسیع تری، از آنچه در زبانهای مدرن وجود دارد، برخوردار است.

عدالت در وهله اول، اصلی برای شکل جامعه یا فضیلتی اخلاقی نیست، بلکه یکی از صفات خداوند و بیش از هر چیز مختص به ذات اقدس اوست. اگر کسی بخواهد مفهوم عدالت مسیحی را بطور ریشه‌ای درک کند، باید بر این اساس حرکت کند. در این مورد به پاره‌ای از ویژگیهای اساسی انجیل متوسل می‌شویم:

خدا از نظر انجیل هم قانونگذار است، هم قاضی و هم ناجی و چون قانون عطیه اوست، پس مافوق قانون است. این به معنی استبداد نیست، زیرا رحمت و شفقت او در مرتبه‌ای مقدم بر قانون‌گذاری و قضاوت او قرار دارد. طرح این موضوع در مقدمه از این لحاظ مهم است که از دیدگاه انجیل عدالت و شفقت و رحمت مغایر یکدیگر نیستند بلکه در یک توالی منظم قرار دارند. خلقت، اتحاد و قانون به عنوان مبانی همزیستی انسانی عطیه‌های محبت و عدالت خدا هستند.

در ذیل، سه دیدگاه محوری پیرامون مفهوم عدالت از نظر تتولوژی (الهیات) انجیل توضیح داده می‌شود:

الف. آفرینش انسان و ماموریت دادن به وی که در جهان براساس عدالت حکومت کند.

ب. عدالت خداوند به عنوان همبستگی با بینوایان و ستمدیدگان و نیز سر مشقی برای عدالت اجتماعی.

ج. تجدید نیت نخستین قانون‌گذاری الهی یعنی حفظ زندگی و احترام انسان، توسط عیسی مسیح و آثار آن در ارتباط با درک عدالت در موقعیتهای متفاوت زندگی انسانی.



توضیح:

۲-۱. آفرینش انسان و امر به وی که در جهان براساس عدالت حکومت کند. در روایت جدیدتر از میان دو روایت داستان آفرینش، در کتاب اول انجیل، داستان آفرینش به عنوان کار شش روزه خداوند شرح داده می شود، که اوج آن در روز ششم و خلق انسان است. در آنجا آمده است که سپس خداوند گفت: «بگذارید انسانها را به صورت خود و شبیه خود بیافرینیم. آنها باید بر ماهی و دریا فرمانروایی کنند، بر پرندگان آسمان، بر دام، بر همه زمین و بر همه خزندگان روی زمین. این چنین، خداوند انسان را به صورت خود آفرید... آنها را مذکر و مؤنث آفرید.»

طبق این آیه، که در سنت چندین تفسیر داشته است، از دیدگاه انجیل جایگاه انسان توسط رابطه اش با خداوند مشخص می شود. صورت خدایی داشتن او در این است که مخلوقی است منطبق و متناسب با خدا و می تواند با او مرتبط و هم نشین بشود. این استعداد ارتباط با خدا که انسان را از دیگر موجودات ممتاز می کند، لازمه خرد خلاق و اراده آزاد اوست. اینها طبق طبیعت بشر استعدادهای شخصی را می سازند. در حالی که خدا انسان را در مقابل خود می آفریند تاریخ ممکن می کند، به شکل یک گفتگوی دائمی میان خودش و انسان.

خدایی بودن انسان از لحاظ اخلاقی یعنی این که هر انسان به عنوان مخلوق خدا برای انسانهای دیگر حضور خود را مجسم کند. هر انسان به عنوان انسان، صرف نظر از نژاد، قومیت، طبقه یا جنسیت، احترامی خدشه ناپذیر دارد که هموعان و اجتماع موظف به رعایت این احترام هستند. هرگاه انسانی به هموعش ستم کند، مخلوقی را که خدا او را با وی هم نشین کرده است، مخدوش می کند، از آزادی اش سوء استفاده می کند و با این عمل هم نسبت دیگران با خدا و هم نسبت خود با خدا - یعنی مخلوقیت انسانها - را انکار می کند.

منشأ نهایی تساوی همه انسانها و وحدت خانواده بشری، طبق روایات آفرینش، در ایمان به یک آفریدگار ریشه دارد؛ آفریدگاری که در جریان آفرینش جهان، انسان را به صورت خود آفریده و در این وحدت به انسان شناساند که در ادیان توحیدی ریشه دارد. تقاضا برای همبستگی اخلاقی به عنوان یک اصل کلی، که مسؤولیت همه انسانها را نسبت به یکدیگر براساس منشأ مشترک آنها از خدا می طلبد، وجود دارد.

اندیشه دوم متون بر این اصل استوار است که آزادی و خردمندی انسان در خدمت ساختن



جهان است. انسانها- چه مرد و چه زن- می آموزند که بر زمینی که خدا آفریده است فرمانروایی کنند. آنها مأمورند که کارگاه خلقت را به پیش ببرند- و در عین حال به عنوان نماینده- در مسؤلیت خدا سهم دارند. انسان یک ابزار انفعالی نیست. او بیشتر، طبق استعدادها و آگاهیهایش و نیز امکانات علمی- فنی زمانش برای مسؤلیت پذیری فراخوانده شده است.

در میان داستانهای خلقت، مبناهایی برای ساختن روابط اجتماعی انسانها وجود دارد و این از آنجا حاصل می شود که هر انسانی مخلوق است و به ارتباط برقرار کردن با خدا دعوت شده است. به طوری که در ذیل نشان خواهیم داد، بذر همه عناصری که در تاریخ، توسط درك دایماً نوشونده و عمق یابنده کلام و حیانی خداوند به یک بینش گسترش یابنده درباره عدالت هدایت می کنند، در این جا کاشته شده است.

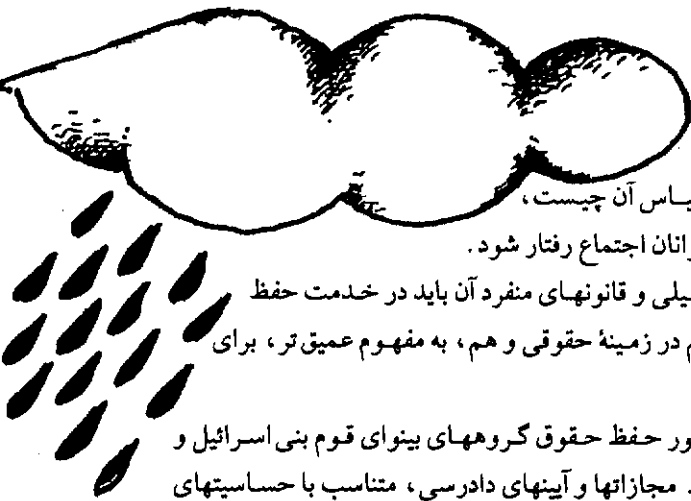
۲-۲. عدالت خداوند به عنوان همبستگی با بینوایان و ستمدیدگان و نیز سرمشقی برای عدالت اجتماعی.

کتابهای انجیل رابطه انسانها با خدا را به شکل داستانهای مختلف- نوح، ابراهیم، و فرزندان وی- وصف می کند. محور داستان قوم بنی اسرائیل، که محیط و زمینه نزول وحی خداوند بود، بر نجات و رهایی این قوم از مصر به کمک خداوند قرار دارد. این خروج- از مصر- به عنوان رهاسازی بنی اسرائیل از بردگی و ستم، یعنی از وضعی بسیار ناعادلانه، به کمک خداوند یکی از پایه های ایمان انجیلی است که دارای اهمیت همیشگی برای داشتن فهمی از خداوند است.

از این تجربه اولیه، خدای انجیل به عنوان کسی شناخته و ستایش می شود که بینوایان، غارت شدگان و ستم دیدگان، یعنی انسانهایی را که زندگی و آینده شان در خطر است، نجات می بخشد. او خدایی است که «ناتوان را از غبار برمی دارد و بینواریا که در پلیدی است بالا می برد»، پس به وسیله او «بینوایان به داد می رسند و بی پناهان به حق خود». این عمل خداوند در تاریخ به نفع بینوایان، که در آن هم عدالتش و هم رحمتش نازل می شود، از نظر اخلاقی در عالی ترین درجه اهمیت است. اگر چنین است که خداوند به کسانی کمک می کند که از ستم در رنجند، چنین وظیفه ای برای مؤمنان نیز هست که به یاری ستمدیدگان اجتماعی یا سیاسی بکوشند. بدین گونه، همبستگی با بینوایان یکی از «پایه های اخلاق انجیلی است که عمیقاً با درك انسان از خداوند مرتبط است».

بنابراین عدالت اجتماعی در مرحله اول به معنی سعی برای حفظ حقوق کسانی است که خود





آنها به علل مختلف از عهده آن
بر نمی آیند. این که این کوشش در مقام
عمل چه شکلی را به خود می گیرد و مقیاس آن چیست،
موضوع این بحث است که چگونه باید با ناتوانان اجتماع رفتار شود.

بنابر آنچه گفته شد کتابهای قانون انجیلی و قانونهای منفرد آن باید در خدمت حفظ
حقوق اجتماعی ناتوانان قرار گیرند. این هم در زمینه حقوقی و هم، به مفهوم عمیق تر، برای
زندگی اجتماعی کلاً صدق می کند.

قوانین عهد عتیق مقرراتی را به منظور حفظ حقوق گروههای بینوای قوم بنی اسرائیل و
جلوگیری از ادامه رنجهای آنها در برداشت. مجازاتها و آیینهای دادرسی، متناسب با حساسیتهای
آن عصر، عمدتاً به سود متهمان و به منظور تأمین یک دادرسی عادلانه بوده است (مفصل ترین
مقررات در نهاد).

قوانین اجتماعی باید در مرحله اول، حداقل حقوق مادی «بیوه ها، یتیمان و غریبان» و رفتار
انسانی با بردگان را تضمین می کردند. به این طریق می بایست در طول این دوره، تمرکز ثروت به
وجود آمده بخصوص در زمینداری از میان برود.

این قوانین بر مبنای این تجربه است که در هر اجتماعی تمایل به توزیع نامساوی به نحو
فزاینده ای وجود دارد و [مردم] در صورتی که نخواهند در درازمدت بی عدالتیهای بزرگ اجتماعی
را تحمل کنند، باید توزیع نامساوی را اصلاح نمایند. بخصوص مؤسسه *Jobeljahr* - نظر به
مسائل امروزی بدهکاری - نمونه ای از این امر است که روح قانون گذاری در کتاب مقدس می تواند
برای ساختن اقتصاد عادلانه جهانی الهام بخش و تحریک کننده باشد. در عین حال آشکار است که
پذیرفتن عین آن مقررات قانونی که در زمان خود می توانست بعد قابل ملاحظه ای از عدالت را
برقرار کند، امروزه مطلوب کسی نیست. تفاوتهای موجود میان اجتماع ساده دهقانی هزاره اول
پیش از میلاد مسیح و اجتماعات پیچیده - و از نظر بین المللی به هم پیوسته - امروز ما بسیار زیاد
است. اما بینش اساسی ای که در قوانین کتاب مقدس مشهود است اهمیت همیشگی دارد: اگر
خدا به عنوان خداوند عادل و رحیم شناخته و پرستش می شود، مؤمنی که زندگی اش را مدیون
خدا می داند موظف است که از رفتار خداوند درباره کسانی که در بیچارگی هستند و به دلایلی به
حمایت نیاز دارند تبعیت کند.



در کتاب مقدس پیامبران عهد قدیم به برآوردن این وظیفه عالی اخلاقی، با توجه به اوضاع اجتماعی و بی عدالتی زمان خود، هشدار می دهند. اوج پیام آنان در این است که کاستی عدالت [در جامعه]، ارتباط با خدا را غیرممکن و اعمال مذهبی مانند نماز و روزه را بی فایده می سازد. تا آنجا که این اعمال در صورتی که همراه با تقسیم ثروت با بینوایان نباشد موجب ناراحتی نیز می شوند. ما در اینجا پیوند میان ایمان خدایی و عملی را، به گونه ای که عمیق تر از آن نمی تواند تصور شود، می یابیم. در این محاسبه خودداری از رفتار عادلانه به معنی انکار خدای عادل است. کسی که در مقابل بیهواها، یتیمان، کارگران میهمان، و در مقابل ستمدیدگان و غارت شدگان، بی رحم است، دین او بهتر از بی دینی نیست. او بی خداست و خدای مقدس را نمی شناسد.

۲-۳. تجدید نیت نخستین قانون گذاری الهی، یعنی حفظ زندگی و احترام انسان، توسط

عیسی مسیح.

وحی عهد قدیم، در عهد جدید تفسیر و تکامل قطعی خود را می یابد. بخشهای مهم عهد قدیم در عهد جدید مطرح می شوند و براساس رابطه خدا و عیسی مسیح از نو بر آن تاکید می شود. همبستگی خدا با بینوایان که در عهد قدیم از آن یاد شده، یکی از این گفتارهای اصلی است. در حالی که عیسی محبت سرشار خداوند را برای بینوایان اعلام می کند، خود را به عنوان «عادل» بشارت داده شده معرفی می کند، که زندگی اش کاملاً طبق فرمان و اراده خداوند، پدر، است.

تکرار تعبیر «من رحمت می خواهم نه قربانی» در بسیاری از جاهای کتاب عهد جدید، پیام پیامبران و وحدت تفکیک ناپذیر پرستش خدا و نوع دوستی را بار دیگر به صورت یک موضوع، جمع بندی می کند و آن را پایه اخلاقی ایمان مسیحی می گرداند.

در این متن بشارت ویژه دیگری نیز از عیسی دیده می شود: انتقاد او از خود قانون. قوانین در حقیقت عطیه الهی و شرط ضروری برای زندگی اجتماعی منظم هستند، اما در مواردی آنها کارکردهای پیش بینی شده خود را نمی توانند حفظ کنند. نه فقط تخلف از قانون، بلکه اجرا و تأیید آن بدون توجه به زمینه وضع و اجرای آن نیز ممکن است منشأ بی عدالتی شود. مثلاً در کتاب عهد جدید در مورد اجرای فرمان مربوط به روز «شنبه» مشاهده می شود که برای یهودان آن زمان نشانه محوری «هویت» در مقابل جهان با دین بود. این قانون، گرچه اساس اتحاد و عبادت در کتاب عهد قدیم بود ولی، در زمان مشخصی به علت مرتبط بودنش با مواردی کاملاً ویژه و تقسیم بندیهای ناشی از آن، زندگی را بخصوص برای بینوایان دشوار کرد و هدف اصلی آن، یعنی



آسان کردن زندگی بشری با استراحت‌های دوره‌ای، از بین رفت. کلام غیبی که طبق آن «شنبه برای انسان، نه انسان برای شنبه» خلق شده است، نسبی کردن بنیادین این فرمان مرکزی را روشن می‌کند.

بر مبنای این مثال که نمونه‌های دیگری نیز دارد، مشاهده می‌شود که عیسی با قانونی که عمیقاً آن را مورد توجه و بررسی قرار داده بود مخالفت کرد. زیرا این مخالفت برای حفظ انسانیت لازم به نظر می‌رسید. مشروعیت قانون در هر دوره‌ای در درجه اول به این نیست که از طرف خدا وضع شده باشد، بلکه به این است که بتواند در خدمت تأمین زندگی فردی و اجتماعی «انسانیت» قرار گیرد. این انتقاد عیسی از قانون در فرمان «محبت» که عدالت را در بر می‌گیرد و منشأ همه مقررات اجتماعی می‌شود، نهفته است. ریشه اساسی این محبت نیز در توجه بی‌تبعیض و بی‌دریغ خداوند به همه مخلوقاتش قرار دارد.

به طور خلاصه از پیام انجیل سه اصل مهم اخلاقی استنباط می‌شود:

۱) آفرینش انسان به عنوان موجودی اجتماعی «در صورت خداوند»، احترام او را لازم می‌گرداند. یعنی حفظ احترام زندگی اش، احترام آزادی اش و در عین حال احترام اعتقاداتش، توسط هم‌نوعان او و اجتماع. انسان به عنوان همکار خدا - در جایی که به عنوان همکار خدا مأمور ساختن زمین است - باید این مسؤلیت را برای دیگر انسانها و همه آفریدگان درک کند. پویایی مهم این بینش، که در خلقت نهاده شده است، با دو خط اساسی دیگر در اندیشه عدالت انجیلی تأیید می‌شود.

۲) خداوند، بر اساس استنباط انجیلی، بخصوص به نفع مظلومان و ناتوانان اجتماعی در تاریخ اثر می‌گذارد و عدالت گسترده‌تری او در جهت رفع مناسبت‌های ظالمانه موجود قرار دارد. این رفتار خداوند سرمشق و الگوست، یعنی رفتار انسانهای مؤمن نیز باید در این جهت باشد که عدالت را در خدمت ناتوانان به کار گیرند. همبستگی انسانهای مؤمن با بی‌نویان که مطابق با خواست خداست، باید جلوه اش نه فقط در آمادگی برای نیکوکاری، مقابله با بت پرستی، حرص و خودخواهی، بلکه در قانون‌گذاری مسؤولانه به نفع مظلومان و ساخت نظم اجتماعی نیز باشد. قوانین و مقررات تا جایی متغیر و پویاست که به منظور سازگاری با هدف انسانی اولیه اش، همواره با اوضاع و دیدگاه‌های متحول هر عصر منطبق گردد. و این در صورتی است که به وسیله این تحولات، تأمین بهبود اوضاع بشریت بیشتر ممکن و عملی شود.



۳. عدالت به لحاظ تجربه های بی عدالتی در گذشته و حال ۳-۱. نگاه کلی:

به طوری که بررسی وحی انجیلی نشان داد، عدالت خواهی در جایی مطرح می شود که یک وضعیت ناعادلانه معین و تاریخی، باید رفع شود، و ریشه این مساله در تصویر الهی از انسان قرار دارد که رعایت احترام و حقوق وی را ایجاب می کند. محتوای عینی عدالت تحت تغییر و تحول امکانات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نیز علمی-فنی و همچنین تحول دیدگاه تاریخی نسبت به آن تغییر



می کند، [نظیر] آنچه گاهی انسانی و گاهی غیر انسانی تلقی می شود. یک مثال عمده بردگی است که در دوره های

بزرگ تاریخی یک ضرورت اجتماعی و اقتصادی بود. کوشش متون انجیلی این بود که وضع اجتماعی بردگان اصلاح شود، اما اصل نظام حقوقی بردگی را زیر سؤال نمی بردند. تنها در صد سال گذشته بردگی در دنیا ناحق

شمرده شد و امروزه عموماً بشدت، سلب آزادی و احترام ذاتی بشر تلقی می شود و بازگشت از این بینش، که با انسان نباید مانند یک شیء رفتار کرد، نه مطلوب است و نه ممکن.

این تغییر بینش نسبت به بردگی، تحول عمیقی را نیز در درك از اجتماع به طور کلی منعکس می کند، که در اروپا از قرن هیجدهم آغاز شد. از آن زمان این عقیده - که در پیام انجیل ریشه دارد - جای خود را باز کرد که نظم اجتماعی نه براساس نظم جهانی و طبیعت و نه براساس قوانین وحی، از پیش معین نشده، بلکه این نظم عبارت است از محقق ساختن معنای انسانیت، و به دست خود

انسانها باید ساخته شود.

این بینش به درک پویایی از جامعه و حقوق منتهی شد که طبق آن انسان بر اساس حرمت ذاتی اش باید «حامل، خالق و هدف همهٔ تاسیسات اجتماعی» باشد. چون کاربرد قوانین و نظم اجتماعی نه در خودشان، بلکه در [ایجاد] رفاه مشترک انسانهای جامعه است، تغییر واقعیات و وضعیتهای اجتماعی باید تحول اصولی مقررات موضوعه را به دنبال داشته باشد. لازمهٔ این امر تلاشی دائمی است برای حل بهتر مشکلات انسان، با توجه به واقعیتهای متغیر اجتماعی و اشکال متعدد و متفاوت بی عدالتی ای که در آنها وجود دارد. در کنار حد بالای آزادی انسانی برای ساختن واقعیتهای اجتماعی، باید حد بالای مسؤولیت نیز وجود داشته باشد. در این مورد خرد و «صلاحیت نوآوری» آن، باید از امکانات واقعی تاریخی تا جایی که در اختیار دارد برای عدالت بیشتر استفاده کند. از خرد و آزادی انسان - به عنوان مخلوق خداوند - در صورتی به طور صحیح و متناسب با قصد خداوند از خلقت استفاده می شود که اینها در خدمت عدالت و صلح قرار گیرند. باید در مقابل دنیایی که انسانها ساخته اند و محل اختلافها و تضادها و دشمنی هاست، تصویر جهانی پدیدار شود که مخلوق خداوند می توانست باشد، و این به وسیلهٔ خلاقیت انسان در جهت عدالت، امکان پذیر است.

به لحاظ تاریخی آموزنده است که این نه دولتها و نه جوامع مذهبی وابسته و دولتها بودند که بدو برای تغییرات انسانی قوانین همت کردند، بلکه این کوششها بیشتر توسط مسیحیان تحت تعقیب و اقلیتهای غیر دینی ای صورت می گرفت که علیه بی عدالتی سلطه گرانه و دولتی که متوجه آنان یا دیگران بود، به دفاع از خود برخاستند.

۳-۲. بررسی موردی موضوعات:

برای مجموعهٔ موضوعات بسیار مهم امروز یعنی حقوق بشر، عدالت اجتماعی و تنظیم روابط خانوادگی باید به نتایجی که از مطالب فوق به دست می آید اشاره شود. سؤالات قابل طرح در این باره را می توان چنین مطرح کرد:

- ۱) آیا مقررات مورد نظر متناسب با حرمت انسانها هستند؟
- ۲) آیا بینوایان و ستمدیدگان را حمایت می کنند؟
- ۳) آیا آن معنا و مرحله از انسانیت را که با دیدگاههای تاریخ عصر متناسب باشد، تحقق

می بخشند؟



این واقعیت که بشر مخلوق

خداوند است، یکی از ریشه‌های فکری حقوق بشر را تشکیل می‌دهد. حقوق بشر برای این به وجود آمد که تمامیت انسان را به لحاظ جسمی و معنوی (اعتقاد مذهبی و سیاسی)، در مقابل اعمال قدرت ناعادلانه از سوی دولت حفظ کند. از طریق ارتباط با خدای مطلق، نامحدود و بی انتها، هر شخص انسانی و به تبع آن حقوق بشر، در خداوندی مطلق خدا شرکت می‌کنند و سرانجام از این طریق مستحق حرمت مطلق می‌شوند. حقوق بشر شکل حقوقی مثبتی از پیش‌اساسی را که از تجربه عینی تاریخی رشد یافته بشر به دست آمده ارائه می‌کند و آن این است که انسان نمی‌تواند، مستبدانه اختیار انسان دیگری را به دست گیرد. بدین ترتیب شکل حقوقی این پیش، به گونه‌ای عبارت است از: عملی ساختن متناسب با دیدگاه تاریخ آن ارزش جامع، که از مخلوقیت انسان نتیجه گرفته می‌شود. از آنجا که مبنای کرامت انسانی، از دیدگاه آفرینش، در قابلیت انسانی برای ارتباط با خداوند قرار دارد حق آزادی وجدان و آزادی دین، مقدم بر همه حقوق دیگر باید مطرح شوند.

۲-۲-۳. عدالت اجتماعی

فقر و انزوا مغایر با خواست خداوند است و حرمت شخص انسان را جریحه دار می‌کند و صلح را به خطر می‌اندازد. بنابراین لازم به توضیح نیست که تحقق عدالت اجتماعی در مقیاس هر چه بیشتر و گسترده تر، هم در سطح ملی و هم در سطح بین‌المللی، مورد توجه اخلاق انجیلی است. توزیع نابرابر کنونی کالاها که نتیجه اش این است که عده زیادی از انسانها نیازهای اساسی مادی خود را نتوانند برآورده کنند، هم حق طبیعی همه انسانها را برای زندگی نقض می‌کند و هم مغایر با همبستگی با بینوایان است. طبق تعالیم مسیحی همه نعمتهای زمین به همه انسانها برای استفاده مشترک داده شده است. مالکیت شخصی گرچه، به علت اثرات بزرگ آن، حق است، تابع وظایف اجتماعی است و حتی الامکان باید در مقابله با فقر در زمینه‌های شخصی و عمومی به کار گرفته شود.

۳-۲-۳. برابری زن در احترام و حقوق

در پایان باید به طور اختصار موضوعی را مطرح کنم که برای هر نظم اجتماعی‌ای، اهمیت اساسی دارد یعنی روابط حقوقی و اجتماعی مرد و زن.

در بیشتر جوامع، این طور که معلوم است، به زن از لحاظ حقوقی و اجتماعی، براساس سنت و گاهی با استدلالهای دینی، ارزش کمتری داده می‌شود. این مطلب امروز، در همه جای جهان زیر سؤال



رفته است. طبق آنچه قبلاً از گزارش آفرینش انسان آوردیم، به گفته کتاب مقدس، مرد و زن یکسان هستند؛ هم به لحاظ احترام و حقوق و هم از این نظر که مشترکاً سازندگان زمین هستند. طبق تعالیم مسیحی، نخست در جوامع زمینی آلوده به گناه بود که حکمرانی مرد بر زن شناخته شد. نظامهای پدرسالاری که اصولاً به زن حقوق کمتری از دستاوردها نسبت به مرد می دهند، گرچه یک واقعیت اجتماعی است که پدید گشته، مغایر با خواست نخستین خداوند در مورد انسان است. تجدید آفرینش، که توسط عیسی مسیح انجام شده، چنین تفاوت‌های اصولی ای را در نظام اجتماعی به رسمیت نمی شناسد.

در آن تجدید آفرینش، دیگر «یهودی و یونانی، برده و آزاد، مرد و زن» وجود ندارد و همه انسانها حرمت مساوی دارند. همانند کوششی که برای اتمام بردگی انجام شد، تلاش برای تحقق قانونی برابری مرد و زن نیز، که در پیام انجیل نهفته است، در جوامع اروپایی آغاز شده و تلاشی نوباست. در قرن حاضر برابری قانونی زنان و مردان عملی شده است، اما برابری اجتماعی آنها در هیچ کشوری اجرا نشده و هنوز یک آرزوست. ایجاد این برابری و آزاد ساختن زنان، خصوصاً زنان گروههای فقیر جامعه، از عقب افتادگیها و آسیبهای گوناگون اجتماعی از اهداف مهم عدالت اجتماعی است.

فرمان مسیحیت برای همبستگی با ناتوانان، حمایت مخصوص دولت و جامعه را می طلبد و این کمکها برای زنان و کودکان که گروههای ضعیف تر اجتماعی هستند باید بیشتر باشد. همچنین ارزش خانواده، که ماوای محبت ورزی فردی و پذیرش آزاد بین انسانهاست، در جایی بهتر حفظ می شود که نظم بندیها و قانون گذارهای اجتماعی و حقوقی، برابریهای لازم را برای محیط خانواده تضمین کند. در اینجا به نقل کلامی از یک مقاله معروف کاتولیک و متخصص بیولوژی اخلاق، می پردازم که می گوید: دین توحیدی بدون فداکاری برای عدالت، آشتی و صلح یک کلام خالی یا دروغ است.

اهتمام برای کسانی که زندگی‌شان در اثر ظلم ویران می شود، و عملی ساختن نظام اجتماعی - حقوقی ای که حتی الامکان عادلانه و انسانی باشد، باید اولین و اصیل ترین هدف کسانی باشد که به خدای عادل و رحیم ایمان دارند. وقتی که می بینیم امروزه عدالت شرط اساسی صلح و مسالمت میان دولتها در صحنه بین المللی قرار گرفته است، اهمیت این هدف نیز بیشتر روشن می شود.

پی نوشتها:

- * این مقاله متن تحریر شده سخنرانی خانم اینگبرگ کابریل است که در کنفرانس ایران و اتریش، تهران ۱۹۹۶، ایراد گردیده است.
- ۱. نسبت درآمد بین ۲۰٪ از ثروتمندترین و ۲۰٪ از فقیرترین مردم جهان، طی سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۱ از ۱:۳۰ به ۱:۶۱ رسیده و نامتعادل تر شده است.

